

طالبان در آینه افراطیت مذهبی و عصیت قومی از آغاز تا کنون

□ محمدهادی رحمانی^۱

چکیده

در این نوشتار سعی شده است که اندیشه های مذهبی و قبیله‌ی طالبان مورد بحث و بررسی قرار گیرد. این بحث شامل کلیات تحت عنوان مقدمه و ریزموضوعاتی چون: آبخور فکری طالبان، جایگاه زنان در ایدئولوژی طالبان، ناسازگار با مظاهر و دستاوردهای تمدن بشری، طالبان و پشتونیسیم و زیست جهان پشتون ها بستر بی ثباتی و ناامنی می باشد. نتیجه و براینده این بحث این است که طالبان گروه متحجر، واپس گرا، قبیله محور و انحصارگرا هستند که در طول بیش از دو دهه خرمین حیات جمعی ملت را به مخاطره انداخته اند بگونه ای که با هر بار روی کار آمدن آنان زیست جمعی اقوام ساکن در افغانستان از لحاظ فیزیکی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آسیب های جبران ناپذیر دیدند و در این میان زنان بیش از دیگران خسران و زیان را به جان خریدند. با مسلط شدن آنها دانش، هنر و فرهنگ در حال احتضار درآمده اند و نفس های آخر را کشیده اند.

کلید واژه: طالبان، افراطیت مذهبی، قبیله گرایی و امارت اسلامی

^۱ - کارشناس ارشد فلسفه، مجتمع عالی فقه، جامعه المصطفی (ص) العالمیه

مقدمه

طالبان یک گروه ایدئولوژیک تندرو و افراطی هستند که از افراد و طلبه های مشغول به تحصیل علوم دینی در مدارس مذهبی پاکستان شکل گرفته اند. این گروه عمدتاً از میان قبایل پشتون پاکستان و افغانستان یارگیری نموده اند. طالبان اولین بار در سال ۱۹۹۶ از مرز چمن پاکستان وارد اسپین بولدک در خاک افغانستان شدند و در مراحل آغازین ولایت قندهار را به تصرف خود در آوردند، اما با سرعت باور نکردنی نود درصد خاک افغانستان را تحت سلطه خود در آوردند. طالبان از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ بر سریر قدرت نشسته بودند. با روی کار آمدن طالبان فصل استخوان سوز اختناق و انسداد آغاز شد و امید شهروندان خسته از جنگ و تباهی به تدریج رنگ باخت، علم، فرهنگ، هنر و آزادی های فردی در زیر ارابه های شریعت خشک و خشن امارت اسلامی له گردید. دیانت در بن بست جهالت و سفاهت این گروه بی بضاعت گرفتار آمد. تفکر و خردورزی در فضای جهل و جمود طالبانسیسم داشت خفه می شد. زیرا در منطق امارت اسلامی عقل و علم راهزن ایمان و رقیب پیامبران می باشند. سختگیری های انعطاف ناپذیر و رفتارهای خشونت آمیز امان مردم را بریده بود. دختران و زنان بیش از دیگران در امارت اسلامی آسیب های جبران ناپذیری را متحمل شدند. طالبان در اجرای سیاست ها و احکام ایدئولوژیکی شان به زور و اجبار و حتی اعدام انسان های متخلف از سیاست و شریعت عقل ستیز و شادی گریز شان متوسل شدند، حقوق مدنی و شهروندی انسان این دیار در حصار تنگ و انگاره های دینی طالبان معنای خود را از دست دادند.

باری! طالبان به زعم خام شان جهاد فی سبیل الله را با موفقیت و ظفرمندی پشت سر نهاده بودند و اکنون با عزم راسخ و جزم قاطع مصمم بودند که با منطق فقه مندرس و زنگار زده چند قرن قبل شان جامعه امروزین را بگونه ای مدیریت کند که هم خدا را خوش آید و هم خلق خدا رستگار گردد. همانطور که در مبارزه با کفر و شرک و نفاق (به زعم آنان) یکی از برنده ترین سلاح آنها «ایدئولوژی جهاد» بود در تحقق اسلام خالص که بر پایه «سلف صالح» استوار است عنصر «امر به معروف و نهی از منکر» کارآمدترین ابزار به حساب می

آمد. با استقرار طالبان این کشور تبدیل به لنگرگاه اطمینان بخشی برای تروریست های دیگر مثل القاعده نیز گردید. یعنی آنها به القاعده اجازه دادند تا در خاک افغانستان اردوگاه های آموزشی راه اندازی کنند، آزادانه دست به عملیات و دست به فعالیت های تروریستی بزنند. در طی این ۵ سال حاکمیت خود سر و خشونت لجام گسیخته طالبان سایه تیرگی و تاریکی بر فضای کشور حکم فرما بود، زندگی همواره دچار جزر و مد دلهره خیز و شادی گریز بود. اما به طور غیر منتظره جرقه ای در این ظلمت اتفاق افتاد و زنگ رهایی از چنگال این دگماتیسم به صدا درآمد. پس از حملات یازده سپتامبر به مرکز تجارت جهانی در نیویورک، طالبان از درخواست ایالات متحده مبنی بر تحویل دادن اسامه بن لادن، رهبر پیشین القاعده که طرح حملات را ریخته بود، سرباز زدند. متعاقباً در هفتم اکتبر سال ۲۰۰۱ سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) و ارتش آمریکا دست به «عملیات آزادی پایدار» زدند تا در پاسخ به حملات یازده سپتامبر طالبان را نابود کنند. در نهم دسامبر سال ۲۰۰۱ آنها را از قدرت ساقط کردند. اما سقوط آنها از قدرت موجب نابودی این گروه در منطقه نشد. برخلاف حضور سنگین نیروهای بین المللی در افغانستان به خصوص پس از ۲۰۰۵ میلادی به بعد، خشونت ها و ناآرامی ها در این کشور به شدت افزایش یافته و گروه طالبان روز به روز قدرتمند تر شد تا اینکه توافقنامه میان آمریکا و طالبان در دوحه قطر امضا شد و آمریکا با این عمل خویش به آنها مشروعیت و اعتبار بین المللی داد. با تعامل و توافق با آنها در واقع بر آتش وحشی گری، ویرانگری و دهشت افکنی این گروه افزود. طالبان با وجود اینکه تعهد کرده بود که دست از جنگ بردارند و به میز مذاکره برگردند، اما آنها به این قول و قرارها نه تنها ذره ای وقعی نهادند، بلکه چند هزار تروریست خطرناک طالب را با کمک آمریکا از زندان های کشور آزاد و به سنگرهای جنگ علیه نیروهای امنیتی و غیر نظامیان برگرداندند. دولت فساد پیشه و قبیله گرای غنی نیز هرگز اراده جنگ با طالبان را نداشت و حتی به صورت پیدا و پنهان از آنها حمایت نمود. هدف این نوشتار این است که با بررسی کارنامه سیاه دو دهه افراطیت این گروه نشان دهد که طالبان، همان بنیادگرایان افراطی دهه

هفتاد هستند و تیغ تکفیر و تخریب و تباهی این گروه خود سر و خود محور نسبت به گذشته هرگز کند تر و ناکارآمد تر نشده است.

آبخور افراطیت مذهبی طالبان

آموزه های فکری طالبان عمدتاً از شاخه های افراطی و سلفی دیوبندیه در پاکستان نسب می برد. تبارشناسان تفکر سلفی سرچشمه شاخه های افراطی و بنیادگرای اسلامی را اندیشه های محمد ابن عبدالوهاب می داند که معمار وهابیت را نیز ابن تیمیمه قلمداد می کنند. دیوبندی ها در فقه حنفی و در سلوک و مسائل اخلاقی صوفی و از نظر عقیدتی پیرو ابومنصور ماتریدی هستند. همه دیوبندی ها افراطی و متمایل به وهابیت نیستند. برخی بزرگان آنان علیه وهابیت کتاب نوشته اند و ایده های او را به نقد گرفته اند و عده ای هم با محمد بن عبدالوهاب بر سر مهرند و در آثار شان وی را تأیید و تمجید کرده اند. به عنوان مثال رشید احمد گنگوهی در مورد عقاید وهابیان می گوید: «کسی که از محمد ابن عبدالوهاب پیروی کند، وهابی نامیده می شود. عقاید وهابی ها صحیح و شایسته است، از این رو بیش تر کسانی که از محمد پیروی می کنند انسان های شایسته ای هستند» (اسعدی قاسمی، ۲۰۰۰: ۷۳۵ و ۷۳۶). در مورد محمد بن عبدالوهاب می گوید: «او مردی صالح است که با اعتنا به مذهب حنبلی و حدیث، با بدعت و شرک مبارزه می کرده است» (همان) شاخه های انشعابی از این جریان (دیوبندیه) که عمدتاً در پاکستان فعال هستند گرایش شدید به سلفیت و وهابیت دارند و در ردیف گروه های تکفیری و بنیادگرای افراطی قرار می گیرند. جمعیت علمای اسلام در پاکستان سرچشمه مشترک همه این شاخه های تند رو می باشد که عمدتاً از پشتون های ایالت «بلوچستان» و «خیبر پشتون خواه» تشکیل شده است. جمعیت علمای اسلام را مولانا بشیر احمد عثمانی در سال ۱۹۴۵ تأسیس کرد. او در فقه پیرو مذهب حنفی بود و در اصول اعتقادی از آراء محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیمه پیروی می کرد. جمعیت علمای اسلام در دوران جهاد افغانستان، روابط بسیار نزدیکی با گروه های پشتون افغانستان برقرار کرده بود (همان). مولوی یوسف العییری عربستانی که از سردمداران القاعده

بود در این زمینه نوشته است: فراموش نکنیم که علمای پاکستان (جمعیت العلمای اسلام) فتوا دادند که بر مردم پاکستان واجب است از امارت اسلامی افغانستان حمایت کنند و در صف جهادگران در افغانستان بیوندند. سپس می افزاید که برای ما موضع علمای پاکستان از لحاظ همکاری و مساعدت وافر و پر دامنه نسبت به طالبان پوشیده نیست (العبری، بی تا: ۱۴۰). یکی از مراکز عمده پرورش طالبان مدرسه «فیض العلوم» در منطقه پشتونستان پاکستان است. این مدرسه تحت مدیریت فضل الرحمن، روحانی افراطی و پرنفوذ پاکستان و از رهبران مهم جمعیت علمای اسلام است (عصمت الاهی، ۱۳۷۸: ۳۸). مولانا فضل الرحمن رهبر جمعیت علمای اسلام جنگ و کشتار طالبان در افغانستان را مشروع می داند و این امر باعث واکنش شدید شورای علمای افغانستان علیه فضل الرحمن گردید (سایت آمریکا دری، ۱ / ۳۰ // ۱۴۰۰؛ سایت بی بی سی فارسی، ۲۰۱۷). مولانا سمیع الحق (بنیانگذار مدرسه دارالعلوم حقانیه) از رهبران دیگر جمعیت العلمای اسلام در بلوچستان و سند است که رهبر فکری ملا عمر و بانی ایده جنبش طالبان به شمار می آید. او تماس دائم با ملا عمر داشت و در مسائل مهم و تصمیم گیری ها وی را کمک می کرد (مقلد، شماره ۳۹: ۱۹). ملا عمر نیز در یکی از سخنانش گفته بود: «بر کسی پوشیده نیست که دارالعلوم چه خدمات شایانی را برای اسلام انجام داده است. این دارالعلوم نقش بزرگی در حفظ فرهنگ و علوم اسلامی در شبه قاره داشته و علمای بزرگی به امت اسلام تقدیم کرده که خدمات آنها هرگز فراموش نخواهد شد» (رحیمی، ۱۳۸۸: ۱۵۹ و ۱۶۰).

یکی از خشن ترین و افراطی ترین شاخه های جمعیت العلمای اسلام سپاه صحابه است. بسیاری از ترورهای خونین را در میان هزاره های کویته این گروه انجام داده اند. سپاه صحابه نفوذ گسترده در میان طالبان داشته و نقش کلیدی در تصرف شمال افغانستان به ویژه در فجاجیع و قتل و کشتار مردم مزار شریف در دهه ۱۹۹۰ داشتند (شفایی، ۱۳۸۰: ۸). آثار فکری علمای بزرگ دیوبندی سال ها قبل از عربی به زبان پشتو ترجمه شده و در افغانستان به چاپ رسیده است. عزیز الرحمان سیفی از مترجمان معروف آثار سلیمان ندوی و شبلی نعمانی، نقش مهم در این امر داشته اند. امروزه صدها بلکه هزاران مدرسه دینی در افغانستان

وجود دارد که اندیشه های افراطی دیوبندی را در آن مدارس تعلیم می دهند. طالبان با گروه القاعده نیز در ارتباط است و حلقه اتصال میان این دو گروه تروریست همان اندیشه بنیادگرایی اسلامی و مکتب وهابیت است. بن لادن بیش تر ثروت و کمک های دولت سعودی را به توسعه پروژه های نشر و ترویج وهابیت در میان افغان ها اختصاص داد (رشید احمد، ۱۳۸۳: ۱۷۴). بن لادن در کنفرانسی که با شرکت هزاران تن از علمای دیوبندی در سال ۲۰۰۱ در شهر پیشاور برگزار شد، با ارسال پیامی به این کنفرانس از آنها خواست که با ملا محمد عمر بیعت کنند (رحیمی، ۱۳۸۸: ۱۶۰). پیوند فکری سران طالبان و بن لادن تا آنجا تنگاتنگ بود که طالبان درخواست آمریکا را رد کرد و بن لادن را به خاطر طراحی حادثه ۱۱ سپتامبر به ایالات متحده تحویل ندادند. در کتاب «میزان الحركه الطالبان» راجع به واکنش طالبان به این درخواست آمریکا آمده است: «امکان ندارد که تهدیدهای ایالات متحده ما را وادار کند تا از خط مشی اسلامی خود دست بکشیم و شیخ اسامه بن لادن را از افغانستان اخراج کنیم. شیخ اسامه بن لادن یک شخصیت مسلمان و متدین است که در افغانستان مهاجرت کرده و مهمان افغان ها است. اخراج و تحویل دادنش به آمریکا خلاف شرع مقدس اسلام و ناسازگار با رسم مهمان نوازی مردم افغانستان است. لذا موضع امارت اسلامی و ملت افغانستان در این مورد کاملاً روشن است» (العبیری، بی تا: ۴۶ و ۴۷). پیروان القاعده بر این باورند که «ارهاب» (ترور) بر هر مسلمان فرض است و با استناد به آیه ۶۰ از سوره انفال، ارهاب علیه دشمنان خدا را یک فرضیه تلقی نموده و رسول خدا را بدین معنی اولین ارهابی می خوانند (عبدالرحیم، ۲۰۰۵: ۵۴/۱). عبدالله عزام می گوید: «باکی نداریم اگر یهود و نصارا ما را ارهابی بخوانند. زیرا قرآن می گوید: «ترهبون به عدوالله و عدوکم» پس ارهاب، فرضیه ای بر ماست (مژده، ۱۳۸۲: ۵۹).

باری! طالبان افغانستان که اغلب از قبایل پشتون هستند از سنین نوجوانی و جوانی در چنین برهوت خشک و خشن که در آن جز خار و خاشاک هرگز گل و سبزه نمی روید تعلیم و پرورش یافته اند و با اسلام سیاسی آشنا شدند که از افکار، ایده ها و آموزه های اخلاق ستیز و خشونت خیز ابن تیمیه و محمد ابن عبدالوهاب تغذیه شده بود. اسلام سیاسی که از انبان

تکفیر، تفسیق و توهین ارتزاق نمود و فربه شد تا آنجا که در طول سه دهه اخیر تبدیل به طوفان ویرانگر گردید، به هر جا که برخاست حیات فردی و اجتماعی آنجا را تباہ نمود و آزادی، عقلانیت، کرامت انسانی، مدنیت و تمام دستاوردهای نوین بشر مدرن را به مخاطره انداخت. مولوی های دگم اندیش و فاقد بینش و بصیرت کافی جمعیت العلمای اسلام جوانان و نوجوانان پشتون افغانستان و پاکستان را با خوانش افراطی از آیین پیامبر اسلام آشنا کردند که مهم ترین مولفه ها و عناصر آن از این قرار است: وجوب جهاد و مبارزه با کفار، مشرکین و اعوان آنان، برپایی امارت اسلامی بر اساس الگوی خلافت خلفای راشدین، وجوب امر به معروف و نهی از منکر، حذف عقلانیت در فهم دین و بسنده کردن به معنای ظاهری آیات و روایات، ضدیت و دشمنی با شیعیان و بسیاری از مسلمانان، عدم جواز زیارت قبور اولیای الهی و توسل جستن به پیامبر و ائمه از عمده ترین باورهای این گروه می باشد. مخصوصاً راجع به شیعیان این باور ویرانگر را در اذهان و افکار طالبان تزریق کرده اند که شیعیان کافر و مشرکند، لذا معاشرت با آنان از جمله ازدواج، استفاده از ذبحیه، شرکت در تشییع جنازه و استمداد و طلب کمک از آنان و دفن کردن اموات شان در قبرستان مسلمانان جایز نیست و ریختن خون آنان نیز حلال است (فروزان، ۱۳۸۹؛ عصمت اللهی ۱۳۷۸، ۳۵؛ العبیری، بی تا: ۵۰-۱۲۸). در مدارس دیوبندی، زیست جهان و ساختار شخصیت طالبان بگونه ای مهندسی شده و تکون یافته که فاقد سازوکار درک و دریافت درست از عالم و آدم است. آنها انسان جدید و دنیای مدرن و پیچیده ی هزار لایه امروزی را از دریچه بسیار تنگ و تاریک ذهنیات، آموخته ها و معتقدات پیشامدرن خویش می نگرند. از آنجا که طالبان، آیات و روایات را در منطق سایه های ایدئولوژیک شان تعبیر و تفسیر می کنند باورمندند که قرآن، حدیث و سیره نبوی جهان را به دارالکفر و دارالایمان تقسیم کرده؛ ساکنان دارالایمان همگی مؤمنانی هستند که تمام کارهای شان درست و شایسته است و کفار که در دارالکفر سکونت دارند، منحرف، فاسد و عامل بدبختی همگان اند. بر اساس همین جهان بینی که سنگ بنای آن را مرزبندی با مواد و مصالح کفر و ایمان شکل می دهد، پیامبر و پیروانش رویه و رفتار اجتماعی شان را تنظیم می کنند: مُحَمَّدٌ رَسُوْلٌ

اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (فتح/۲۹) محمد(ص) فرستاده خداوند متعال است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند. پس طبق این آیه هر کس از مدار فکری طالبان خارج باشد محکوم به زندگی ذلت بار و حتی مرگ خواهد بود. در جایش در این مورد توضیح بیشتر خواهیم داد.

جایگاه زنان در ایدئولوژی طالبان

با سلطه یافتن طالبان در دهه هفتاد بر مقدرات ملت، فعالیت های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی زنان به طور روز افزون کم فروغ شد، این راهزنان معرفت و کرامت انسانی اشتها و اشتیاق سرشار دختران نسبت به تحصیل و تعلیم را در ذهن و ضمیر و در فکر و ذکر شان کشتند، فعالیت زنان را از سطح اجتماع برچیدند و در اندرون خانه ها محدود و محبوس کردند بگونه ای که زن فقط همراه با محرم شان اجازه خروج از خانه و راه رفتن در خیابان ها و در سطح شهر را دارند. ستیزه جویی با زنان و فروگفتن کرامت انسانی آنان ناشی از ایدئولوژی خشک و خشن و عاری از پشتوانه منطقی، عقلانیت و مبانی دینی طالبان است که حاصل آن ارائه یک انسان شناسی وارونه و معیوب از زن بود. در این انسان شناسی علیل، زن در اجتماع مایه ننگ و شرم است و باعث انحراف جامعه به بیراهه می شود. برخی بزرگان دیوبندیه که باورهای طالبان از فکر و ایده آنها نشأت گرفته است معتقدند که آموزش و تحصیل زنان امکان دارد باعث از بین رفتن حیای زن ها، به وجود آمدن فساد، بی عفتی، فحشا و باز ماندن از وظیفه و مسئولیت اصلی شان در خانه و امور خانوادگی شود (رفیعی، ۶۲). عده از دیوبندیان معاصر بهترین راه برای فراگیری حداقل مسائل دینی زنان را شرکت در جلسات جماعت تبلیغ و همراهی با آنان در سفرهای تبلیغی و همچنین بهره گیری از امامان جماعت مسجد می دانند(همان). دلیل این نگاه تنگ نظرانه و غیر انسانی طالبان به زن اینست که تصور و تصدیق دینی آنها راجع به زنان و بسیاری از مسایل دیگر مبتنی بر چهار عامل ذیل است:

الف) عمدترین منبع تغذیه فکری آنها را برخی احادیث مجعول و متضاد با اخلاق و کرامت انسانی تشکیل می دهند؛ روایاتی که زن را تماماً عورت، ناقص العقل و ناقص الدین و فاقد توان مدیریتی در امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و مایه فساد و فحشا در اجتماع قلمداد می کنند.

ب) طالبان برای موّجه نشان دادن باورهای شان به آیات مربوط به زنها استناد می کنند بدون اینکه ذره ای توان عبور از سطوح و ظواهر آنها را داشته باشند. مثل آیات حجاب، ارث، شهادت زن و بخصوص آیه «الرجال قوامون على النساء» (نساء/۳۴). که زن را تماماً تحت قیومیت مرد معرفی می کند. با کمک همان روایات غیر معقول این آیات را تفسیر و تبیین می کنند.

ج) سوم عامل فراورده های اندیشه تنگ نظرانه و جزمیت زده در مدارس گذشته گرای جمعیت علمای پاکستان راجع به زنان می باشد و ایدئولوژی برخاسته از چنین فهم و برداشت علیل و فاقد دلیل منطقی، خشونت خیز و به شدت برای جامعه انسانی بخصوص برای قشر زنان زیان بار است.

د) سنت قبیلوی و پشتونوالی از جمله عامل مهم و مؤثر در نگاه حقارت آلود و خوار نگری نسبت به زن است. زیرا شاخصه اصلی فرهنگ قبیلوی عبارت است از فقر سواد عمومی و دانش دینی مفراط و در نتیجه دارای زیست جهانی به شدت آلوده با عناصر خرافی و غیر عقلانی. انورالحق احدی در این زمینه می گوید: «آنچه که پشتون ها را از سایر افغان های مسلمان تکفیک می نماید، عنعنات رفتاری ماقبل اسلامی شان به نام پشتونوالی است. هرچند پشتونوالی هنوز هم بخش عمده ای از فرهنگ پشتونی را در بر می گیرد» (احدی، ۱۹۹۵: ۱۱/۳۵ و ۱۲).

با توجه به این چهار عامل بحران زا در نگاه زن ستیزانه این گروه، هستی زن در رتبه پسین از وجود مرد قرار دارد، بر همین مبنا فرومایگی و زیردستی زن در منطق این فرقه تا سر حد بردگی جنسی، ابزار زاد و ولد و کلفتی در خانه تنزل می یابد. طالبان در سال ۲۰۰۳ میلادی تا کنون بر همان نهج و پارادایم زن ستیزی دوران حاکمیت ظلمانی ۵ ساله شان پای

می فشارد و هیچ دگردیسی در آنها مشهود نیست. از آن زمان تا حالا هرگاه مجال یافته اند زن کشی و مکتب سوزی دختران را در طول این سال ها و در ولایات و مناطق مختلف افغانستان انجام داده اند. کافی است در فضای مجازی مکتب سوزی ها و محاکمه های صحرائی زنان را توسط طالبان سرچ و جستجو کنید سایت ها و لینک های اخبار، گزارشات، فیلم ها و تحلیل های مختلف مربوط به این جنایت ها و وحشی گری های طالبان را نشان می دهد که آنان چگونه در طی بیش از یک دهه ده ها مکتب دخترانه را آتش زده اند از کابل گرفته تا تخار، فاریاب، ننگرهار و جاهای دیگر مکاتب را به آتش کشیده اند تا از این طریق و با ایجاد ناامنی مانع تحصیل دختران گردند. در برخی موارد هزاران جلد کتاب را نیز سوزانده اند. سایت بی بی سی، روزنامه هشت صبح و برخی نشریات معتبر دیگر تمام این حوادث را در حافظه شان ثبت و ضبط نموده اند. به عنوان مثال سایت کابل پرس نوشته است: «در طول ده سال آتش زدن مکاتب توسط طالبان هیچ تردید باقی نگذاشته است و خود طالبان با افتخار تمام اعلام کرده اند که مکاتب را به آتش خواهد کشاند و طالبان مسئولیت سوزاندن مکاتب را به عنوان یک دستاورد به رسانه ها اعلام کرده اند (سایت خبری کابل پرس، ۱۳ آپریل، ۲۰۱۱). ملا محمد عمر در مورد درخواست سازمان ملل مبنی به رعایت حقوق زنان از سوی طالبان گفته بود: دستیابی زنان به تحصیل و آموزش به معنای ترویج بی عفتی و فحشا در افغانستان است که طالبان به همین دلیل هرگز به زنان اجازه تحصیل و اشتغال در مراکز دولتی و غیر دولتی را نخواهند داد (عصمت الهی، ۱۳۷۸: ۱۳۴). اکنون که طالبان بر اریکه قدرت سلطه یافته اند همان باورهای منحط شان را نسبت به زنان در عمل تطبیق می دهند.

همچنین این سوداگران جهالت و تیغ و شلاق بدست در طی این بیست سال زنان را به جرم سرپیچی از شریعت و ارتکاب معصیت (حتی در مظان اتهام قرار گرفتن، هر چند که برخی آنها هیچگاه جرم شان ثابت نشده اند) در هر کوی و برزن که دست شان رسیده اند با قساوت و شقاوت تمام آنان را شلاق زدند و سنگسار نموده اند. این رفتار ناصواب طالبان اولاً ناعادلانه و بر خلاف مبانی اسلام بوده است، زیرا مردی که شریک جرم یک زن بوده هیچگاه

مورد محاکمه طالبان قرار نگرفته جز در موارد بسیار نادر و فقط حد شرعی بر زن اجرا شده است. ثانیاً این نوع محاکمه در دادگاه صحرایی با فلسفه حدود و قصاص اسلامی ناسازگار است. زنی که در منظر و مرئای عموم بر او حد شرعی جاری می شود باعث خواهد شد که جامعه سنتی مثل افغانستان دیگر هرگز او را نپذیرد و ممکن است آن معصومیت و شرافت نگاه قبلی مردم نسبت به او و حتی خانواده اش برای همیشه از بین برود بگونه ای که ممکن است همواره هدف تیرهای زهرآگین توهین و تحقیر نگاه ها، طعنه ها و کنایه های اطرافیان قرار گیرد تا بدان حد که منجر به انزواطلبی، انفعال، خمودگی فکری و بیماری های روانی وی و تنش های خانوادگی و حتی دین گریزی ایشان گردد. بدون تردید اینگونه مجازات که شخص را از چشم همگان بیندازد و برای همیشه مطرود و مغضوب جامعه خویش گرداند با کرامت انسانی مجرم و با اصول اخلاقی و ارزش های دینی در تضاد خواهد بود.

ناسازگار با مظاهر و دستاوردهای تمدن بشری

همانطور که به تفصیل آبخور فکری طالبان را بررسی کردیم مشخص شد که جنبش طالبان در کویر تفتیده و خشن جاهلیت و افراطیت که از فقدان عقلانیت و مدنیت رنج می برد رشد و نمو کرده اند، سپس همچون قبایل وحشی عصر توحش دشنه و ساطور بدست به این ستم آباد سرازیر شدند از آن روز تا کنون این گروه بدوی منش و بربری صفت که هرگز ظرفیت انطباق پذیری با دنیای مدرن و مظاهر تمدن را نداشته و ندارند با نماد های تمدن و تکنولوژی نیز در پیچیدند، آنان بر مرکب چموش ضدیت با مدرنیسم سوار شده و چپ و راست مظاهر اختراعات و اکتشافات بشری را نابود کردند. اصولاً بسیاری از خشونت ها و تندروی های طالبان در تقابل با مظاهر تکنولوژی و فناوری جدید بشری زاییده مبانی فکری طالبان است. بدین معنی که طالبان همچون فرقه های سلفی دیگر باورمند به بازگشت به سلف صالح هستند، زیرا اسلام خالص را در سیره و سبک زندگی مسلمانان صدر اسلام می بینند و اسلام صحابه را عاری از هرگونه انحرافات، خرافات، فساد و بدعت ها می دانند. لذا همواره آرزوی برپایی چنین اسلام ناب را در ذهن و ضمیر و در فکر و فهم شان می پروراندند.

طالبان تا کنون برای تحقق این آرمان به راهبردهای سلبی و ایجابی دست یازیدند: راهبردهای سلبی شان این است که در طول دو دهه به مبارزه مسلحانه و خشونت بار تحت عنوان «جهاد» علیه نیروهای خارجی، حامیان آنان و از بین بردن حکومت دست نشانده آنها (به زعم طالبان) دست زده اند، همه قتل و کشتار، انتحار و انفجار، ایجاد ناامنی و بی ثباتی در تمام نقاط کشور در همین راستا و برای رفع موانع تحقق آرمان خواهی شان بوده است. راهبرد ایجابی شان عبارت از برپایی امارت اسلامی و دست به اصلاحات زدن است؛ یعنی ناخالصی ها، بدعت ها و انحرافات را از شریعت اسلامی بزدايند و مسلمانان را به اسلام ناب مسلمان های اولیه نزدیک کنند. طالبان با کمک عوامل داخلی و خارجی راهبرد نخست را پشت سر نهادند و اکنون به زعم و پندار شان با برپایی امارت اسلامی راهبرد دوم را اجرا می کنند.

اسلام سلف صالح الگو و آینه زیست جهان طالبان است. زیرا از منظر اصحاب و تابعین به سرچشمه اسلام اصیل نزدیک تر بودند و اسلام واقعی در جان شان نشسته بود، گوش های شان از صدای لهُو و لعب و سخنان کفر آمیز و دین ستیز و چشم های شان از دیدن تصاویر و فیلم های شریعت گُش و ایمان سوز که زایده مظاهر تکنولوژی و فناوری این عصر هستند مصون و معصوم بودند. همچنین اذهان و افکار مسلمانان نخستین با مفاهیم و اصطلاحات جدید مثل حقوق بشر، دموکراسی، دولت و ملت، آزادی های فردی، نظام دموکراتیک و اندیشه های با پسوند «ایسم» مثل مارکسیسم، کاپیتالیسم، فیمینسم و غیره که از نگاه طالبان همه آنها با آموزه ها و تعالیم دینی در تضاد آشکار هستند گزیده و مسموم نشده بودند. بدین جهت طبعاً ایمان شان سالم و عمل شان صالح بود. برخلاف مسلمانان امروز که از دیدگاه طالبان با این بلیه قرن و این افکار و ابزارهای تکنیکی که برخاسته از تفکر و ذهن آلوده به نجاست کفر و الحاد انسان غربی و رهزن ایمان شان هستند گرفتارند. بنابراین از منظر طالبان شروط استعلایی نیل به اسلام خالص دو چیز است یکی برگشت به سلف صالح و دوم ابراز انزجار و اجتناب از مظاهر شیطانی و نمادهای فساد و تباهی دانش جدید و فناوری غرب است. بر همین اساس شکستادن تلویزیون ها، ضبط صوت ها، آلات

موسیقی، دوربین های عکاسی و فیلم برداری (در دوره اول حاکمیت شان)، تندیس ها و مجسمه ها و حتی تخریب پل ها و پلیچک ها در دستور کار شان قرار داده اند، اینها حتی سرک پخته کاری (جاده اسفالت شده) غزنی- پکتیا را با تراکتور نیز ویران نمودند. به پندار طالبان، این محصولات شیطانی و تکنولوژی ارتباط جمعی مروج بی دینی، بی بند و باری، کفر و فساد ناشی از فرهنگ غربی در میان مسلمانان اند که جوانان و نوجوانان مسلمان را به فساد می کشانند و در فرجامین امر در قعر جهنم گرفتار می نمایند، از این رو باید این نماد ها و مظاهر شیطانی و تباهی از بین بروند. مجسمه ها و تندیس ها نیز نماد شرک و بت پرستی می باشند که با تفکر توحیدی کاملاً در تقابل و تضاد هستند. سرک ها را تخریب کردند تا مورد استفاده کفار و اعوان آنها قرار نگیرند. اما گذشته گرایی و تمدن ستیزی دو امر پارادوکسیکال اند که طالبان نمی توانند از آن رهایی یابند. زیرا هر انسان تخت بند زمان و مکان خود است و فراروی از آن میسر نیست. به همین دلیل طالبان و سایر بنیادگرایان افراطی در رویه و رفتارشان دچار یک نوع بیماری اسکیزوفرنی و روان گسیختگی هستند. زیرا آنان از یک سو با تکنولوژی، دانش جدید و مظاهر تمدن غربی سر ستیز و پای گریز دارند و آنها را از بین می برند تا زیست جهان سلف صالح را تجربه کنند و از سوی دیگر جنگ افزارهای غربی را کار می گیرند تا کفار (غربی ها) و هم پیمانان شان را با آن بکشند، از دوربین های فیلم برداری، انترنت، گوشی موبایل و تلویزیون استفاده می کنند تا به ایدئولوژی شان جامه عمل پوشانده و تعاریف دگماتیک شان را از انسان، جامعه و زن در جهان نشر دهند. بی رغبتی، عدم تمایل و باور نداشتن گروه طالبان به علوم و دروس دانشگاهی نیز ناشی از همین منطق کور است که فقدان ظرفیت انطباق پذیری با دنیای مدرن از ویژگی ذاتی آن است. بدین سبب است که آنها در دوره حاکمیت دهه هفتاد و اکنون عملاً زمینه‌ی تحصیل علوم و دانش جدید را بر روی دانشجویان دانشگاه ها و جوانان دیگر ولایات کشور محدود نموده و با رفتار مستبدانه و ایجاد جوّ اختناق و وحشت، بسیاری از دانشجویان دانشگاه کابل و دیگر مراکز علمی، ترک تحصیل کرده و به خارج از کشور پناه بردند و با این اعمال نابخردانه شان خسارت های جبران ناپذیر را برای کشور و ملت به ارمغان آوردند.

اگر از زاویه ژرف تر به این قضیه بنگریم پی خواهیم برد که این همه عداوت و مخالفت با هرگونه تغییر، پیشرفت و پویایی علمی در مراکز فرهنگی و دانشگاهی کشور ریشه در خرد ستیزی، عقل‌گشی و اکتفا به ظاهر متون دینی این جماعت دارد. همانطور که ملاعمر نیز در پاسخ به نماینده یونسکو مبنی بر خودداری از تخریب آثار باستانی افغانستان و پیروی از سیاست عاقلانه گفت: «ما به عقل کاری نداریم و آنچه انجام می‌دهیم خواست اسلام است (دهقان، ۱۳۷۹: ۱۶). در حالی که بدون تردید انسان‌ها با نیروی عقل و خردشان می‌توانند بسیاری از مسایل را در زندگی فردی و اجتماعی خویش تحلیل و ارزیابی کنند و صحت و سقم آنها را از هم تفکیک نمایند؛ با این قوه ادراکی است که صواب را از ناصواب، راه را از چاه، مصلحت را از مفسده، خوب را از بد و خیر را از شر باز می‌شناسند، وانگهی بر اساس آن باورها، عواطف و احساساتشان را سازماندهی می‌نمایند، سپس مطابق با آن، کنش‌ها و فعالیت‌های خرد و بزرگ در زندگی فردی و اجتماعی خویش را نظم و نسق می‌بخشند. اساساً جوهر وجودی انسان تعقل و خردورزی اوست. به قول مولانای بلخی:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی جز استخوان و ریشه‌ای

اما گروه طالبان و دیگر بنیادگرایان عقل را وانهادند و به نقل دست‌یازیده‌اند، تحقیق را فروگفته‌اند و تقلید را در صدر نشانده‌اند، تحلیل را مذموم شمرده‌اند و تجلیل را ممدوح. با همین مبنا و با سوزن شریعت‌عاری از پشتوانه عقلانیت مصمم هستند که همه مشکلات و معضلات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و علمی کشور را اصلاح و رفو نمایند. اما اسلام‌عاری از عقلانیت راه به جایی نمی‌برد و سر از جمودگرایی، دیگر ستیزی، ناسازگاری با دستاوردهای نوین بشری و خشونت در خواهد آورد. زیرا ظاهرمتون اسلامی (اعم از آیات و روایات) از این لحاظ چنان از ظرفیت و بسامد بالا برخوردار است که هیچ تغییر و نوآوری را بر نمی‌تابد. یحیی دمشقی به زعم خودش در کتاب «ریاض الصالحین» خویش احادیث صحیح‌ه نبوی را جمع‌آوری و نقل نموده است. یک باب از آن کتاب اختصاص به روایات راجع به نهی از بدعت‌ها و نوآوری‌ها دارد. یکی از آن احادیث را از سنن نسائی که از معتبرترین منابع اهل سنت است نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود: «وکل محدثة بدعة، وکل

بدعة ضلالة، وکل ضلالة في النار» (نسائی، ۱۴۰۰: ۱۸۸). هر چیزی جدید بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در جهنم است. حامد عبدالصمد نویسنده آلمانی-مصری و منتقد اسلام گرایی در کتاب «زوال جهان اسلام» می نویسد: علیرغم تلاش های پی در پی، جهان اسلام موفق نشد که به فرایند مدرنیزاسیون اروپا بپیوندد، زیرا جهان اسلام نمی توانست یا نمی خواست که با روح مدرنیته سازش کند. سپس در ادامه دارد که برابر نهاد واژه ی «مدرن» در زبان عربی «حدیث» است و بیانگر آغاز یک دوره ی نوین می باشد. این واژه با واژه ی «محدث» یعنی چیزی نو، برابر است که در اسلام سنتی از بار بسیار منفی برخوردار است. سپس او حدیث فوق را از پیامبر (ص) نقل می کند و کلمه «محدثه» در روایت را از منظر اسلام گرایان به معنای اختراع گرفته است. سپس نتیجه می گیرد که این درک باعث شد که مفهوم نوآوری و نوسازی سکولار در جهان اسلام شدیداً آسیب ببیند (عبدالصمد، ۲۰۱۱: ۸۵ و ۸۶). وقتی سنتی های اسلامی با نوآوری بر سر مهر نباشد قطعاً بنیادگرایان تندرو آن را بدعت و ضلالت قلمداد می کنند و مبدعان و هواداران آن را مستحق عذاب جهنم می دانند. از عبدالعزیز بن باز، مفتی اعظم سلفی عربستان سعودی راجع به این مسئله سوال کرده اند اینکه آیا بدعت تقسیم می شود به بدعت حسنه و سیئه؟ او بر خلاف اهل سنت که این تقسیم از بدعت را پذیرفته اند، در پاسخ می گوید: «لا، کل البدع ضلالة، الانقسام غلط، الرسول ﷺ يقول: كل بدعة ضلالة، ما فيها تقسیم» (https://binbaz.org.sa/fatwas). نه، همه بدعت ها گمراهی است و تقسیم [آن به خوب و بد] غلط است [زیرا] پیامبر فرمود: همه بدعت ها ضلالت است و تقسیم آن به دو دسته ناموجه است.

پای نهادن در وادی دین بدون سلاح خرد ورزی باعث می شود که هیولای افراطیت دینی آدمی را ببلعد. طالبان بریده از ابزار عقل تحلیل گر و نقاد، آیات و روایات را در منطق سایه های ایدئولوژیک شان تعبیر و تفسیر می کنند و نگاه شان را به جامعه بشری بر اساس این آیه و آیات مشابه تنظیم کرده اند: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (فتح/۲۹). محمد (ص) فرستاده خداوند متعال است و کسانی که با او هستند در برابر

کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند. بر همین مبنا جهان را به دارالکفر و دارالایمان، به مقدس و نامقدس و به پاک و ناپاک تقسیم می کنند. ساکنان دارالایمان همگی مومنان هستند که تمام کارهای شان درست و شایسته و اهل بهشت اند و کفار که در دارالکفر و در دیار نامقدس سکونت دارند، منحرف، فاسد، جهنمی و عامل بدبختی خود و دیگران اند. افراد دارالایمان هم فقط خود شان و بنیادگرایان دیگر هستند.

طالبان و پشتونیسیم

بدنه و هسته های مرکزی و رهبری گروه افراطی طالبان را یکسره پشتون ها تشکیل داده اند. گروه طالبان در واقع یک جریان کاملاً پشتونی میباشد که باگرایشات التقاطی معجونی از اسلام رادیکالی و گرایشات قبیله ای در بستر تفکر برتری خواهی قومی - مذهبی شکل گرفته است. اگر اندک تأمل در این زمینه صورت گیرد اذعان خواهیم کرد که طالبان امتداد همان سیاست پشتون محوری می باشد. اصولاً بخشی از انگیزه های طالبان در کسب قدرت، تحقق آروزی همیشگی قوم پشتون مبنی بر قرار گرفتن در رأس قدرت افغانستان بوده است و مبنای مشروعیت این هژمونی قومی نیز همان قاعده «الحق لمن غلب» در دیدگاه اهل سنت است. یعنی کسی که غلبه و سیطره یابد حکومتش مشروع و بر دیگران اطاعت از آن واجب است. بر همین مبنا کابینه امارت اسلامی طالبان متشکل از قوم پشتون بود. همچنین پشتون ها معتقدند که آنها نسبت به اقوام دیگر در اکثریت هستند پس مستحق اند که لگام قدرت را در اختیار گیرند و زبان شان نیز در صدر نشینند. به همین دلیل سعی دارند با حذف تابلوها در سطح شهر که به زبان فارسی نوشته شده و تغییر اسامی و اصطلاحاتی مثل دانشگاه و دانشکده ها به زبان پشتو و پایین آوردن تصاویر شاعران بزرگ فارسی از دیوار دانشکده ادبیات کابل در واقع سلاست و حلاوت را از زبان فارسی بستانند، در عوض صعوبت و مرارت زبان پشتو را در کام غیر پشتون ها بچکانند و ایدئولوژی طالبانی را بر مذهب حنفی یا جعفری که تا حدودی با عقلانیت و منطق بر سر مهرند اولویت بخشند.

انور الحق احدی قبل از دوره اول حاکمیت طالبان مقاله ای تحت عنوان «زوال پشتون ها در افغانستان» نوشته بود، ایشان آنجا بعد از برشمردن عوامل ضعف و زوال قدرت پشتون ها در دوره کمونیست ها و بعد از سقوط دولت نجیب، زبان به گلایه می گشاید که پشتون ها در اکثریت اند پس حق دارند که اولاً دولت به وسیله این قوم تشکیل شود و ثانیاً زبان پشتو در رأس همه زبان ها قرار گیرد، سپس بر اقوام غیر پشتون منت می گذارد که ما مثل برخی کشورهای دیگر از زور برای احقاق حق خود کار نگرفتیم. وی سرانجام ابراز امیدآوری می کند که با روی کار آمدن طالبان عقربه سیاست به نفع پشتون ها خواهد چرخید و پشتون ها با محوریت طالبان قدرت و اقتدار از دست رفته شان را یک بار دیگر باز خواهند یافت (احدی، ۱۹۹۵: ۱۱-۱۳). واقعیت امر اینکه مخرج مشترک تمام تلاش ها، فعالیت ها و جهت گیری های پشتون گراها در طی دو دهه اخیر در راستای به فعلیت رساندن همین آرزو و آرمانی بود که احدی آن را با آمدن طالبان میسر می دانست عاقبت نیز تلاش کرسی، غنی، خلیلزاد و سایر پشتون‌نویست ها به همانجا ختم شد که امروز شاهدش هستیم. مشکل دکتر احدی این است که با عینک تفکر فاشیستی و تعصب قومی به همه چیز می نگرد که طبعاً با این عینک حقایق را واژگونه می بیند. آیا ایشان واقعاً نمی داند که اقوام غیر پشتون حداقل شصت درصد جمعیت افغانستان را تشکیل می دهد و نسبت به پشتون ها در اکثریت هستند و هرگز اکثریت مطلق در این کشور وجود ندارد؟ آیا او نمی داند که هزاره ها و تاجیک ها فارسی زبان اند پس آنها از لحاظ زبانی هم در اکثریت قرار دارند؟ ظاهراً او از کلمه «افغانستان» که از اسم قوم پشتون گرفته شده به این نتیجه رسیده، همانطور که ترکیه نشان دهنده اکثریت ترک تباران و تاجیکستان بیان گر اکثریت تاجیک ها هستند، در حالی که این اسم (افغانستان) بر تمام اقوام تحمیل گردیده، جز حاکمان پشتون هیچ یک از اقوام دیگر در انتخاب چنین اسمی سهیم و شریک نبوده اند. بنابراین این نام به هیچ وجه به معنای اکثریت بودن قوم پشتون نیست با کشورهای یاد شده فرق دارد. در ماده ۱۶ قانون اساسی دوران جمهوریت، زبان فارسی و پشتو را زبان رسمی کشور دانسته و بر اساس همین ماده دولت موظف به تقویت و انکشاف همه زبان های (رسمی و غیر رسمی) اقوام افغانستان

هستند (قانون اساسی افغانستان، ۳). حتی در قانون اساسی دوره ظاهرشاه که طالبان می خواهند آن را در کشور تطبیق دهند نیز در ماده سوم آن گفته شده: «از جمله زبان‌های افغانستان، پشتو و دری زبان‌های رسمی می‌باشد». بنابراین اظهارات دکتر احدی خلاف واقع و مخالف قانون اساسی است و رفتارهای فارسی ستیزانه ی طالبان نیز برخلاف قانون اساسی و ناشی از تعصب قومی و تبعیض زبانی است. هیلی ارشاد سیاستمدار، نماینده کوچی در مجلس نمایندگان دوره شانزدهم و عضو کمیسیون امور دینی، فرهنگی، تحصیلات عالی از انورالحق احدی پا را فراتر گذاشته و افغان بودن غیر پشتون‌ها را از اساس انکار کرده است. او در تاریخ ۱۴ می ۲۰۲۱ در توئیتر خود چنین نوشته بود: «یک عده آمدگی های کولاب و سمرقند و بخارا به این مشکلات کشور ما اضافه شدند و در کنار هزاران مشکل این‌ها هم دولت را کوشش می‌کنند به چالش بکشند. باید خدمت شان بگویم زمانی که در برابر حاکمیت امیر بزرگ و پدر معنوی ما امیر عبدالرحمن خان مهاجرین بغاوت کردند، امیر عبدالرحمن خان به شدت سرکوب شان کرد که بهترین کار در نفس خود بود». علاوه برنخبگان علمی و سیاسی این قوم، طالبان نیز نسبت به غیر پشتون‌ها اظهارات مشابه را داشته‌اند. جمله معروف: «تاجیک‌ها به تاجیکستان، ازبک‌ها به ازبکستان و هزاره‌ها به گورستان بروند را شاید همه شنیده باشند که دو سال قبل مستندی از قتل عام طالبان در مزار شریف منتشر شد، در آن مستند نشان داده شد که توسط افراد وابسته به ملا منان نیازی در دیوارهای شهر مزار شریف جمله یاد شده را نوشته بودند:

<https://per.euronews.com/2021/08/11/are-the-taliban-seeking->

[ethnic-unification-in-afghanistan](#)

از یکی از مقامات طالبان در دهه هفتاد که والی کابل بود راجع به شیعیان پرسیده شده بود که: «هل هناک من الرافضه احد فی الحکومه؟» آیا شیعیان (رافضی) هم در حکومت (امارت اسلامی) هستند؟ جواب: «لا هم من الشعب فقط و موافقنا منهم موقف اهل السنه مع الرافضه». نه! آنها جزء ملت افغانستان نیستند و موضع ما در مورد آنها همان موضع اهل سنت است (العیبری، بی تا: ۱۱۳). طالبان در دهه هفتاد که قدرت را تصاحب

کرده بودند با صراحت اعلام کردند: افغانستان یعنی پشتونستان، به بیان دیگر افغانستان سرزمین پشتون ها است و با دیگران چون بیگانه و برده رفتار خواهد شد (قراگوزلو، شماره ۱۷۳ و ۱۷۴: ۴۳). کوچ های اجباری هزاره ها، تاجیک ها و ازبک ها توسط طالبان که در این روزهای سیاه جریان دارد دقیقاً اجرای همان سیاست پشتونیزه کردن کل جغرافیای افغانستان است.

امروزه شاید برای کسی تردیدی باقی نمانده باشد که پشتون های طالب و سکولار سیاست واحدی مطمح نظر شان است و آن اجرای سیاست هژمونی قومی و یکدست سازی اتنیکی است که همواره در این راستا تلاش کرده اند. لیلی زکریا هلمز نماینده طالبان و دانش آموخته ای روانشناسی در دانشگاه آمریکا در دهه هفتاد با چشم پوشی بر تمام جنایات طالبان و ایده زن ستیزانه این گروه برای تقویت و تثبیت حاکمیت طالبان با تمام توان در آمریکا لابی گری و فعالیت نمود. او عملکردهای غیر انسانی و ضد حقوق بشری طالبان را برای مردم آمریکا توجیه می کرد. در دوره اشرف غنی، خلیلزاد همان نقش لیلی هلمز را بازی می کند. با توجه به این توضیحات می توان به این نتیجه رسید که مذهب و شریعت در حقیقت ماسک و ابزار کتمان سازی پروژه پشتونیزه کردن طالبان و سایر پشتون ها است.

پشتون گرایان برای نیل به هدف اتنیکی کردن کشور، جامعه پشتون و گروه طالبان یک تعامل دوسویه و متقابل را با هم برقرار ساختند به گونه ای که مناطق پشتون نشین به عنوان بستری مناسب برای تحقق افکار طالبان در آمد و طالبان نیز با تکیه بر قومیت پشتون، مدعی برقراری امنیت، عدالت و اجرای شریعت محمدی که آرمان این قوم بود در میان پشتون ها گشتند. تفسیر خشک طالبان از اسلام در مناطق جنوبی افغانستان، یعنی مناطق پشتون نشین که به شدت سنتی و هنوز تسلط مردان بر زنان امری عادی و حتی نیکو است می توانست جذاب باشد و طالبان با استفاده از این بستر اجتماعی مناسب و بهره گیری از سنت های قومی - قبیله ای توانست به تجهیز و تقویت خود بپردازد. مهم ترین علقه و پیوند که طالبان و پشتون ها را با هم مرتبط می کند «عصبیت» است. زیرا «عصبیت همکاری و یاری نمودن به یکدیگر است و میان کسانی حاصل می شود که یکی از پیوندهای زندگی آنان را به هم

نزدیک کند مانند خویشاوندی نزدیک یا دور (عرق و رگ قومی و قبیله ای) یا هم‌دینی و یا هم‌مسلمی در یک عقیده‌ی سیاسی» (ابن خلدون، ۱۳۵۹: ۵۷). عناصر یاد شده در تعریف عصیبت در میان طالبان و جامعه پشتون وجود دارد. آنها از لحاظ قومی، زبانی، مذهبی (سنی مذهب) و مسایل سیاسی با هم اشتراک دارند و تعاون و هم‌یاری متقابل از همین مجاری وارد شریان جامعه پشتون و گروه طالبان می‌شود و آنها را به اهداف شان نزدیک تر می‌کند. مولوی محمد حسن آخوند، نخست وزیر امارت اسلامی به واقعیت اذعان نموده و اظهار داشته است: «ماهنگی از قوم پشتون بوده و یکدیگر را می‌شناختیم و عقیده‌ی یکسانی داشتیم و کاملاً حرف یکدیگر را می‌فهمیدیم؛ بنابراین، تصمیم به اقدام مشترک برایمان آسان بود» (رشید، ۱۳۸۳: ۴۵). بدین جهت بود که در دهه هفتاد طالبان جنبش خود را از قندهار یعنی یکی از مراکز اصلی قومیت پشتون آغاز نمودند، حضور طالبان در قندهار و مناطق دیگر پشتون‌ها در طول این سالها یعنی تأکید بر عصیبت قومی طالبان.

اکثر نخبه‌گان سیاسی این جامعه نیز از این پتانسیل و ظرفیت هم‌پذیری، همدلی و پیوند وثیق میان تحریک طالبان و قبایل پشتون همواره به عنوان یک وسیله در تعاملات سیاسی و کسب اقتدار قوم پشتون بهره‌جسته‌اند. حزب افغان ملت، حزب اسلامی شاخه حکمتیار و شاخه یونس خالص و سایر سکولارهای دانش‌آموخته این قوم در داخل و خارج در دهه هفتاد و اکنون به اشکال مختلف از جنبش طالبان حمایت کردند و در طول دو دهه اخیر پشتون‌نویست‌های چون حامد کرزی، اشرف غنی و خلیلزاد تمام انرژی‌شان را کار گرفتند، امکانات و دارایی‌های دولت و ملت را برای تجهیز، تقویت و بازگرداندن دو باره گروهک طالبان در صحنه سیاسی مصرف کردند. با وجود اینکه کاملاً به این امر التفات داشتند که اگر طالبان بر اریکه قدرت تکیه‌زنند کشور را در باتلاق انحطاط، تباهی، فقر و بحران غیر قابل مهار خواهند کشاند. روشنفکران پشتون تبار با حمایت همه‌جانبه‌شان از طالبان به وضوح نشان دادند که آنچه برای آن‌ها بیش از هر چیز اهمیت دارد بازگرداندن اقتدار و هژمونی قومی دوصد و پنجاه ساله پشتون‌ها است حتی اگر دست‌یابی به این

سیادت و اقتدار سیاسی از طریق روی کار آمدن افراطی ترین، متحجرتترین و جنایت کارترین گروه مثل طالبان میسر شود از آنها تمام قد حمایت می کنند.

همانطور که قبلاً اشارتی رفت، اعضا و سران جمعیت العلمای اسلام عمدتاً پشتون‌های ایالت «بلوچستان» و «خیبر پشتون‌خواه» می باشند و روابط بسیار نزدیکی با گروه‌های پشتون افغانستان بخصوص طالبان برقرار کرده بودند و اعضای این گروه در مدارس جمعیت العلماء تحصیل کرده بودند. این روابط و مناسبات میان پشتون‌های دو طرف خط دیورند نیز تصادفی نبوده بلکه بیان گر وجود اشتراکات بین آنها است و مخرج مشترک آنان عصبیت قبیله ای بود که نقش پل مستحکم ارتباطی میان قبایل پشتون افغانستان و مناطق پشتون پاکستان را ایفا می کرد. جنایات و عملکردهای نامطلوب طالبان از دهه هفتاد تا کنون از قبیل کوچاندن قبایل برای از بین رفتن یکپارچگی مناطق محل سکونت ایشان، یک دست سازی قومی، قتل عام، فروختن زنان شوهردار، دختران جوان و حتی اطفال معصوم به تاجران عرب و پاکستان، آتش زدن مکاتب و...، ۹۹ در صدر شامل اقوام غیر پشتون می شد. به این جهت احمد رشید و کریس جانسون (تحلیل گر برجسته خاورمیانه) بر این موضوع تصریح دارند که برداشت متعصبانه و قشری طالبان از شریعت اسلامی، بیشتر با پشتونوالی مطابقت دارد تا با قرآن (عصمت الهی، ۱۳۷۸: ۴۴). آموزه‌ها و سنت‌های رایج در میان پشتون‌ها از قبیل انحصار طلبی، مردسالاری، زن ستیزی، لوی جرگه (گردهمایی بزرگ سران قبایل) و غیره با اعتقادات و برداشت متحجرانه و خشن از آموزه‌های دینی که طالبان دارند سازگار و متلائم است. انورالحق احدی همین ویژگی‌های قومی را مرز و میز میان پشتون‌ها با دیگران دانسته و اظهار داشته است: «آنچه که پشتون‌ها را از سایر افغان‌های مسلمان تفکیک می نماید، عنعنات رفتاری ماقبل اسلامی شان به نام پشتونوالی است. هنوز هم بخش عمده ای از فرهنگ پشتونی را در بر می گیرد» (احدی، ۱۲: ۱۹۹۵).

اصولاً اصرار و پافشاری بیش از حد روی قومیت و نژاد نتیجه عکس می دهد. بدین معنی که هویت در قالب قوم و قبیله مانند باران می ماند که نبود یا کمبود آن قحطی و خشک سالی را به ارمغان می آورد و بیش از حد آن نیز سیل آسا و خطرناک است که باعث از بین

رفتن محصولات کشاورزی و تخریب خانه ها و آبادی می شود، آدم های که هویت ندارند سردرگم و گوشه گیر و تنها هستند که بر اثر آن انسان های بی مسئولیت، بی تعهد و بی توجه نسبت به جامعه و کشور خود به بار می آیند. هویت غلیظ و افراطی در چارچوب نژاد محوری و قوم گرایی نیز به تخریب و تیره شدن روابط و مناسبات آنها با دیگران می انجامد و همچون سیل ویرانگر بنیان و بنیاد زیست جمعی خود و دیگران را به خطر می اندازد و ممکن است هیچگاه به هدف خود دست نیابند. شاید مقصود اسپنگر از این عبارت که گفت: «کسی که بیش از حد از نژاد حرف می زند، نشانگر آن است که دیگر نژاد ندارد» (حامد، بی تا: ۱۳). همین باشد که پافشاری بیش از حد روی نژاد به نقیض خود بر می گردد. یعنی باعث تباهی قوم نژاد گرا می شود و شاید هم منظورش این باشد کسانی که به نژاد به طور افراطی بها می دهند واقعاً قوم بی ریشه و بی بنیه در تاریخ هستند که تلاش شان این است تا هویت جدید برای خود بر سازند و از نظر اسپنگر اصرار بیش از حد به نژاد نشانه بی هویتی و بی ریشه ای آنان است.

نتیجه گیری

در این نوشتار افراطیت مذهبی و عصبیت قومی طالبان مورد بحث قرار گرفت و حاصل بحث این شد که طالبان یک گروه افراطی و بنیادگرا توأم با خوی قبیله‌ای و قوم گرایی هستند. آنان در مدارس مذهبی پاکستان که متعلق به جمیعت العلمای پشتون تبار پاکستان است اندیشه های دینی دیوبندی (شاخه افراطی آن) را آموخته اند و سپس با استفاده از فرهنگ و تفکر قومی و قبیله ای که برای ترویج ایده های افراطی این گروه در افغانستان زمینه ای مناسبی بود و با همکاری علمای دیوبندیه پاکستان و دولت آن کشور و برخی قدرت های دیگر در افغانستان سرازیر شدند، آنان در دهه هفتاد از طریق قتل و کشتار مردم بخصوص هزاره ها و ایجاد رعب و وحشت بی سابقه سرانجام بر اریکه قدرت تکیه زدند و تحت عنوان امارت اسلامی حکومت خالص پشتونی تشکیل دادند، سپس فهم و برداشت خشک، خشن و افراطی شان از اسلام را با جبر و قهر به مدت پنج سال در افغانستان به اجرا گذاشت. زنان

و دختران را از تحصیل و فعالیت در بیرون منع کردند، بعد از سقوط طالبان توسط آمریکا، آنها بعد از مدتی بار دیگر با همکاری و همیاری سایر پشتون‌نویست‌ها به ویژه حامد کرزی، اشرف غنی و خلیلزاد از مخفی‌گاه‌ها و لانه‌های شان بیرون آمدند و تا به امروز شرارت کردند، ناامنی، بی‌ثباتی، ویرانگری، انتحار، انفجار و متکب‌سوزی را در نقاط مختلف کشور ایجاد کردند تا اینکه توسط آمریکا مشروعیت یافت و رسماً در معادلات سیاسی داخلی و خارجی کشور وارد صحنه شدند.

خاتمه

از قصه غمبار بانک در آوردن این قوم بر بام بلند فیس بوک راجع به جمع‌آوری پول توسط مهاجرین - در دوران جمهوریت برای خانواده‌های کشته‌شدگان انتحاری و یورش طالبان در برخی مناطق هزاره نشین مثل هوتقل جاغوری - در برخی کشورهای توسعه یافته، انتقال و توزیع آن در میان مردم مستحق یا اسلحه خریدن توسط پول‌های ارسال از خارج کشور، آنهم با تمام جزئیات بنالیم؟ یا از جار زدن در مورد فعالیت نیروهای مقاومت در جبهه جنگ علیه طالبان و انتشار فیلم و عکس آنها به صورت آنلاین و آپلود کردن آنها در رسانه‌های جهانی گلایه نماییم؟

چرا توجه نداریم که با این کار در حقیقت تمام جزئیات جبهه مقاومت را به نوعی به دشمن گزارش می‌دهیم؟ چرا دقت و تأمل نمی‌کنیم که این عمل ناشیانه ما باعث می‌شود دشمن چهره‌های مبارزین را شناسایی و سپس یکی پس از دیگری را ممکن است ترور نمایند؟

آیا تا بدین حد دچار خفگی و رکود فکری هستیم که عنان زبان و بیان خویش را نمی‌توانیم در دست گیریم و نگذاریم به هر سمت و سو بچرخد؟ و به این راحتی اسرار خویش را برای همگان عیان نسازیم که خسران و زیان آن حیات جمعی ما را به مخاطره می‌اندازد؟ و یا از دست و پا شکستادن کمپاین‌های این قوم در تبلیغات انتخاباتی در دوران جمهوریت برای دیگران شاکی شویم بدون اینکه در این کمپاین هدف عالی و آرمان سیاسی

داشته باشند جز احتمال دریافت مبلغ بسیار ناچیز و حقیری از برخی کاندیداها که آن هم ممکن بود به قیمت حقد و کینه و خصومت ناشی از نزاع ها و تنش های کلامی و رفتاری نسبت به همدیگر بدست آمده باشد.

کتابنامه

-
- ابو عبدالرحمن، احمد بن شعيب، سنن نسائي، بيروت، دار احياء التراث العربي، بی تا.
- احدی، انورالحق، زوال پشتون ها در افغانستان، نشریه مطالعات آسیایی، جلد ۳۵، شماره ۷، جولای ۱۹۹۵.
- احمدی، حمید، طالبان، ریشه ها، علل ظهور و عوامل رشد، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۳۱ و ۱۳۲.
- اسعدی قاسمی، عبیدالله، دارالعلوم دیوبند، هند، آکادیمیه شیخ الہند، دارالعلوم دیوبند، ۲۰۰۰.
- امامی، حسام الدین، افغانستان و ظهور طالبان، تهران، شاب، ۱۳۷۸.
- امیری، مهدی، زمینه های ظهور طالبان در صحنه سیاسی افغانستان، اطلاعات، مورخ ۱۵ و ۱۶/۸/۱۳۸۰.
- پهلوان، چنگیز، عصر مجاهدین و بر آمدن طالبان، تهران، قطره، ۱۳۷۸، جلد یک.
- دهقان، محمود، اسلام انقلابی رو در رو با ارتجاع طالبانی، اطلاعات، مورخ ۷۹/۱۲/۱۸.
- رحیمی عبدالحمید، بررسی مکتب دیوبند (از ابتدا ۱۲۸۳ تا پایان قرن بیستم با تکیه بر فعالیت های مذهبی و سیاسی)، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.
- رشید، احمد، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، ترجمه: اسدالله شغابی و صادق باقری، تهران دانش هستی، ۱۳۷۹.
- رشید، احمد، کابوس طالبان، ترجمه گیلدا ایروانلو، تهران، هوای رضا، ۱۳۸۳.
- رفیعی، محمد طاهر، دیوبندیه و اندیشه های کلامی آن، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، بی تا، چاپ اول.
- روآ، الیویه، افغانستان از جهاد تا جنگ های داخلی، ترجمه علی کرمانی، تهران، انتشارات عرفان، ۱۳۸۲.

- سرافراز، محمد، جنبش طالبان از ظهور تا افول، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۹۰.
- سید طالب الرحمن، الدیوبندیہ تعریفها - عقایدہا، بی جا، دارالصمیعی، بی تا.
- شفایی، اسد الله، ظهور و سقوط طالبانسم، انتخاب، ۱۳۸۰.
- عبدالرحیم، علی، حلف الارهاب تنظیم القاعدہ من عبداللہ عزام الی ایمن الظواہری ۱۹۷۹-۲۰۰۳، قاهرہ، مرکز المحروسہ، ۲۰۰۵.
- عبدالصمد، حامد، زوال جهان اسلام، مترجم: ب. بی نیاز، آلمان، انتشارات پویا، ۲۰۱۱.
- عصمت اللہی، محمد هاشم و دیگران، جریان پرشتاب طالبان، تهران، انتشارات بین المللی الہدی، ۱۳۷۸.
- العیبری، یوسف بن صالح، المیزان لحركہ طالبان.
- فروزان، احمد شاه، افغانستان از حکومت مجاہدین تا سقوط طالبان، مشهد، نشر آہنگ قلم، ۱۳۸۹ ش.
- قانون اساسی افغانستان، آخرین نسخه اصلاحی: ۱۳۸۷/۱۰/۱۵ ش.
- قراگوزلو، محمد، افغانستان پایان ہمایش بنیادگران، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۷۳ و ۱۷۴.
- مژدہ، وحید، افغانستان و ۵ سال سلطہ طالبان، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.
- مقلد، دیانا، مدرسہ حقانی خاستگاہ علمی و دینی، گروہ طالبان، ترجمہ م. باہر، ترجمان سیاسی، شماره ۳۹
- نسائی، احمد بن علی، سنن نسائی، بی جا، مکتبہ البشری، چاپ اول، ۱۴۰۰.
- <https://binbaz.org.sa/fatwas>
- <https://per.euronews.com/2021/08/11/are-the-taliban-seeking-ethnic-unification-in-afghanistan>